فرماندهی شهید مهدی باکری؛ الگوی رفتاری و اخلاقی

دکتر ظریف منش*

مقدمه

مهدی باکری به تعبیر امام خمینی (ره) شهید اسلام و در دیدگاه مقام معظم رهبری، مؤمنی صادق، انقلابی و فداکار و سرداری شجاع بود که عهد پایدار خود را با خدا سر آورد و خون پاک خود را نثار کرد.

ستاره‌ای فروزان در آسمان دل‌های پاک که با آن می‌توان نور خدا را دید. حقیقتی به گونه اساطیر، مردی به بلندای قامت افلاکیان و فرماندهی ولایت‌مدار، هوشیار، با تدبیر، خلاق و شجاع که به مدد نیروی "تکلیف‌گرایی" از غیرممکن‌ها ممکن می‌سازد. دانایی را با عشق در می‌آمیزد، توانایی را با فروتنی ممزوج می‌سازد و تدبیر را با توکل پیوند می‌دهد.

بی‌تردید او شخصیتی چند بعدی داشت و ویژگی‌ها و فضیلت‌های او را نمی‌توان به سادگی شماره کرد.

اما آن چیست که از مهدی باکری از یک جوان همانند دیگر جوانان، از یک مهندس مثل سایر مهندس‌ها، از یک پاسدار و یک فرمانده مثل سایر پاسداران و فرماندهان شخصیتی برجسته و الگویی ماندگار می‌سازد.

مهدی همانند سایر فرماندهان طرح‌ریزی می‌کند، سازمان‌دهی می‌کند، در پی تامین منابع انسانی و مادی لشکر است، شناسائی می‌کند، کنترل و هدایت می‌کند، عزل و نصب می‌کند و یگان خود را در صحنه عملیات فرماندهی و رهبری می‌کند؛ اما در وجود او و در فرماندهی او چیزی است که او را از همگان متمایز می‌سازد، همان که همت، خرازی، متوسلیان، کاظمی و بروجردی را متمایز می‌کرد.

آنچه از باکری در زمینه فرماندهی و رهبری می‌توان آموخت چیست؟

مدیریت، رهبری و فرماندهی در ادبیات

برای واژه‌های مدیریت، رهبری و فرماندهی تعاریف متعددی ارائه شده است.

مدیریت را کار با دیگران و به وسیله دیگران"و نیز" فرایند به‌کارگیری کارآ و مؤثر منابع انسانی و مادی، در راستای نیل به اهداف تعریف کرده‌اند.

و گفته‌اند که رهبری "توانایی اعمال نفوذ یا اثر گذاردن بر یک گروه در جهت تامین اهداف" است .

در تعریف دیگری آمده است: رهبری "فرایند تاثیرگذاری بر افراد در جهت تلاش راغبانه آنان جهت تحقق اهداف" است.

"هال" رهبری را شکل خاصی از قدرت که با قدرت "مرجع" رابطه‌ای تنگاتنگ دارد تعریف می کند(۱)

بر اساس یک تحقیق پیمایشی به تعداد افرادی که در صدد ارائه تعریفی از رهبری برآمده‌اند، تعریف وجود دارد(۲)

به طور کلی می‌توان گفت رهبری مساوی با "نفوذ و تاثیرگذاری بر دیگران" است.

کلمهٔ فرماندهی در زبان انگلیسی سه کاربرد دارد:

به عنوان اسم بر: ۱- اقتدار یک فرد ۲- دستوری که یک فرمانده صادر می‌کند. ۳- سازمان یا منطقه‌ای که تحت فرماندهی یک فرد قرار می‌گیرد، دلالت دارد.

و به عنوان یک فعل بر تسلط از طریق تسلیحات یا نظارت از یک موضع برتر دلالت دارد.

*جانشین محترم رئیس ستاد مشترک سپاه

در تعریف دیگری آمده است:

فرماندهی قدرتی است که یک فرمانده در نیروهای نظامی به موجب درجه یا منصب، به طور قانونی بر زیردستان اعمال می کند. فرماندهی شامل قدرت و مسئولیت برای استفادهٔ مؤثر از منابع موجود و برنامه‌ریزی برای استخدام، سازمان‌دهی، هدایت، هماهنگی و کنترل نیروهای نظامی برای انجام مأموریت‌های محوله می‌باشد. (۳)

در اکثر تعاریف، فرماندهی مساوی با "اختیار، قدرت دستور دادن و قدرت واداشتن دیگران به انجام کار" آمده است .

با وجود اینکه رهبری با مدیریت رابطه فراوان و مهمی دارد ولی این دو دارای مفاهیم یا معانی یک‌سانی نیستند. در واقع ممکن است فردی در عین اینکه مدیری موفق یعنی یک برنامه‌ریز خوب، مدیری معقول و منظم باشد، فاقد مهارت یک رهبر از نظر ایجاد انگیزه در دیگران باشد. (۴)

برخی از اندیش‌مندان معتقدند که رهبری نوعی از مدیریت است که بر پایهٔ تربیت و هدایت فرد، جامعه و رشد استعدادها استوار است. (۵)

در مورد واژه‌های "رهبری و فرماندهی" کلام مقام معظم رهبری به نکته‌ای بس مهم اشاره دارد:

فرماندهی نظامی مثل مدیریت‌های غیرنظامی نیست. فرق است بین یک فرمانده نظامی و مدیر یک سازمان یا یک کارخانه یا یک اداره. در فرماندهی، رهبری وجود دارد. جوهر فرماندهی، رهبری است. فرمانده نظامی فقط به ابلاغ آیین‌نامه و دستور نمی‌پردازد، بلکه مجموعه‌تحت فرماندهی خود را رهبری می کند؛ یعنی فکر و جان و دل آنها را هم، مانند جسم آنها، هدایت می نماید.

ایشان در جای دیگری می‌فرمایند:

فرماندهی یک امر معنوی، یک نوع رهبری، یک نوع اداره همه جانبه و یک چیز متکی به ذهن و احساس و عمل و جسم و روح و با سازمان‌دهی و شکل سازمانی صحیح است. همان چیزی که در نیروهای مسلح موجب کارایی کامل می‌شود. آن وقت ابزاری به‌کار می‌افتد، اگر ابزارها کهنه است نو می‌شود و اگر نو است نگهداری می‌شود. ابزارها به وجود می‌آید و ساخته می‌شود، بدون این فرماندهی و این سازمان‌دهی، ابزارهای نو همه از کار می‌افتد و به درد نمی‌خورد. ابزارهای کهنه همه زود از رده خارج می‌شود. (۶)

امام علی(ع) در مقام یک رهبر، موقعیت خویش را همانند محور وسط آسیاب برمی‌شمارد. (۷)

و در جای دیگر می‌فرمایند:

موقعیت رهبر و فرمانده همانند موضع و نقش نخ تسبیح است که دانه‌ها را به هم پیوند می‌دهد. وقتی رشته از هم گسیخته شد، دانه‌ها پراکنده می‌شوند و کار بدون حاصل خواهد ماند. (۸)

در جنگ که میدان تعیین کننده بودن یا نبودن و یا چگونه بودن یک مکتب و یا یک ملت است، اهمیت فرماندهی در حدی است که پیروزی و شکست همراه با نام فرماندهان ثبت می‌شود.

اساسا محور اصلی نیروهای مسلح، فرماندهی است. همه آنچه که در نیروهای مسلح تأثیر، کارایی و برندگی دارد - چه آنچه مادی است، چه آنچه انسانی است - بدون نظام فرماندهی، در حقیقت هیچ و پوچ و بی‌اثر و یا بسیار کم اثر خواهد بود. به همین جهت این ستون فرماندهی در نیروهای مسلح را باید بسیار مستحکم و ثابت کرد. (۹)

شاید امروز هم بعضی خیال کنند که عملیاتی مثل عملیات بیت المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر، قاطع و هوشیار نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد.

"پیتر دراکر" مدیریت را عنصر حیات‌بخش سازمان می‌داند اما "هال"معتقد است که رهبری مقوله‌ای است که همواره سحر می کند. (۱۰)

اهمیت رهبری به گونه‌ای است که به قول "دفت"، در رشته‌های علوم انسانی شاید موضوع رهبری بیش از هر چیز دیگری مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و در رشته‌های مدیریت بیش از هر موضوع دیگری تجزیه و تحلیل شده است. (۱۱)

تمامی پژوهش گران در جست‌وجوی کیمیایی بوده‌اند که به مدد آن مدیران ،رهبران و فرماندهان شاهد پیروزی را در آغوش کشند.

ادبیات موضوع حاکی از آن است که مطالعات انجام شده درباره رهبری در ابتدا در پی یافتن خصوصیات و ویژگی‌های شخصی رهبری است. در این مطالعات ویژگی‌هایی چون هوشیاری، فره‌مندی ، جذابیت، قاطعیت، گیرایی، توانایی، شجاعت، صداقت، اعتماد به نفس و ... مورد بررسی قرار گرفته است. (۱۲)

پژوهش گرانی که درباره ویژگی‌های شخصی رهبران ویژگی‌های قابل سنجش بررسی کرده‌اند به دو روش اقدام

در جنگ که میدان تعیین کننده بودن یا نبودن و یا چگونه بودن یک مکتب و یا یک ملت است، اهمیت فرماندهی در حدی است که پیروزی و شکست همراه با نام فرماندهان ثبت می شود.

نموده‌اند:

۱- مقایسه ویژگی کسانی که به صورت رهبر در صحنه زندگی و سازمان ظاهر شده‌اند، با ویژگی کسانی که بدین گونه نبوده‌اند.

۲ - مقایسه رهبران موفق با رهبران ناموفق. (۱۳)

هر چند توجه به صفات رهبری فوایدی داشته، اما با وجود مطالعات طولانی در مورد خصوصیات و صفات ویژه رهبری، نتایج روشن و فراگیری در این زمینه به دست نیامده است. یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌گوید: با وجود پنجاه سال مطالعه، ویژگی‌ها یا مجموعه‌ای از صفات متمایز کننده رفتار رهبر از پیروان معین نشده است. (۱۴)

عدم موفقیت پژوهش‌گران در دست‌یابی به صفات و ویژگی‌های شخصی رهبران زمینه‌ساز فتح باب جدیدی در مطالعات رهبری در مورد "بررسی رفتار رهبران" شد. آنها کوشیدند تا دریابند که چه کارهایی می‌توانند مدیران را موفق کنند. یعنی شیوه‌ای که آن ها وظایف و اختیارات را به دیگران محول یا تفویض نمایند، شیوه‌ای که با دیگران ارتباط برقرار کنند، راه‌هایی که زیر دستان را تحریک نمایند یا در آنها ایجاد انگیزه کنند، طریقی که کارها و وظایف خود را انجام دهند و... (۱۵) پژوهش‌گران در این بررسی‌ها به دو جنبه از رفتار رهبری توجه کرده‌اند:

۱ - وظایف و نقش‌های رهبری ناظر بر مجموعه اقدامات یا نقش‌هایی است که رهبران برای ایفای نقش رهبری به آن می‌پردازند: نظیر حل مسئله، انگیزش، حفظ و انسجام گروه

۲ - سبک یا شیوه رهبری سبک رهبری ناظر بر شیوه اعمال نفوذ است. سبک رهبری تعبیر و تفسیر خاصی است که شیوه عملکرد مناسب خود را ایجاب می‌کند. (۱۶)

"هرسی" و "بلانچارد"، سبک را مترادف با شخصیت و آن را "الگوی رفتاری که رهبران در هنگام هدایت کردن فعالیت‌های دیگران از خود نشان می‌دهند" تعریف می‌کنند. (۱۷)

از دیگر مطالعات انجام شده تحقیقات دانشگاه‌های میشیگان و اوهایو بود. این مطالعات تلاش داشت تا رفتار رهبران را به دو گروه متمایز تقسیم کند: توجه به کار یا کارگرایی و توجه به رعایت حال افراد یا کارمندگرایی

اما نگرش اقتضایی رویکرد جدیدی را به مسائل رهبری پدید آورد. پژوهش‌گران با دریافت پیچیدگی، تعدد عوامل و شرایط و تنوع رفتارها به این نتیجه رسیدند که ارائه الگویی واحد و معرفی شیوه و سبکی مؤثر برای همه مدیران و در همه شرایط کاری، در حد نشدن است و بدین صورت بود که تئوری‌های اقتضایی شکل گرفت. بر اساس این رویکرد، فراگرد رهبری تحت تأثیر شرایط خاص و موقعیت ویژه‌ای که رهبر در آن قرار دارد شکل می‌گیرد و به همین دلیل بحث ضرورت انطباق رهبر با شرایط مطرح می‌شود. (۱۸)

در تئوری‌های اقتضایی تعداد زیادی متغیر تعدیل کننده و مشهود شناسایی شده‌اند نظیر: نوع ساختار یا وظیفه ای که باید انجام گیرد، کیفیت رهبری یعنی رابطه با اعضا میزان قدرت رهبر، روشن بودن نقش زیر دستان، هنجارها یا معیارهای گروه، در دسترس بودن اطلاعات، پذیرش یا قبول کردن تصمیمات رهبر به وسیله زیردستان و میزان رشد یا بلوغ زیردستان. (۱۹)

برخی دیگر از صاحب‌نظران نیز با وجود اعتقاد به رویکرد اقتضایی، برای هر وضعیت خاص فقط یک سبک ویژه را پیشنهاد نموده‌اند و برخی دیگر نظیر "پال هرسی" و "کنت بلانچارد" تئوری رهبری مبتنی بر موقعیت را که بنا به بررسی مجله "فورچون" در تعداد زیادی از سازمان‌ها و شرکت‌های بزرگ و موفق مورد استفاده قرار می‌گیرد ارائه داده‌اند. این دو پژوهش‌گر اعتقاد دارند که سبک رهبری اثربخش با میزان بلوغ زیر دستان یعنی توان، مسئولیت‌پذیری و تمایل فرد تغییر می‌کند. (۲۰)

تئوری رهبری مبتنی بر مسیر- هدف از دیگر الگوهای اقتضایی است که به وسیله "مارتین ایوانزو" و "رابرت هاوس" ارائه شده است. اساس این تئوری بر این پایه قرار گرفته است که رهبران موفق راه را برای پیروان روشن و مشخص می‌کنند، مسیر هدف‌ها را به آنها نشان می‌دهند و آنان را یاری می‌دهند تا در راه رسیدن به هدف‌های مورد نظر هر نوع سد یا مانعی را از میان بردارند. (۲۱)

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که یکی از مطمئن‌ترین شاخص‌ها و علائم تعیین کننده رهبران حقیقی، توانایی آنها در گم نکردن راه به هنگام پیش آمدهای منفی و آموختن از دشوارترین اوضاع است. از منظری دیگر مهارت در غلبه بر ناملایمات و ظهور نیرومندتر و متعهدتر از همیشه عامل سازنده رهبران خارق العاده است. (۲۲)

بحث رهبری از مباحثی است که همچنان مورد توجه جدی و عمیق پژوهش‌گران قرار دارد. پیشنهادات "ریچارد بوید" در مورد مهارت‌های جدید رهبری شامل مهارت در آینده‌نگری، مهارت در وسعت بخشیدن به گستره و میدان دید، مهارت در تجانس ارزش‌ها یعنی نیاز به لمس نیازهای افراد و مهارت در اعطای اختیارات به دیگران و بحث گروه‌های خود راهبر از آن جمله است. (۲۳)

در ادبیات نظامی نیز ویژگی‌ها و رفتار فرماندهان به طور وسیع مورد بحث قرار گرفته است. البته به نسبت ادبیات مدیریت، از

سازمان‌یافتگی کم‌تری برخوردار است زندگی، شخصیت، سبک رفتار و تعاملات فرماندهان پیروز میدان‌های نبرد پر جاذبه‌ای برای اندیش‌مندان نظامی بوده و هست.

"سون تزو" شرایط لازم برای یک فرماندهٔ موفق را "خرد، انصاف، شجاعت، انسانیت، جدیت و سخت‌گیری می‌داند. او می‌گوید: فرماندهی که جنگ را درک می‌کند، در پیش روی به دنبال افتخارات شخصی نیست، در عقب‌نشینی به پرهیز از مجازات نمی‌اندیشد، بلکه هدفش حمایت و حفاظت مردم و خدمت به مصالح عالی حکومت است، چنین فرماندهی، سرنوشت‌ساز خلق و داور آیندهٔ ملت است.

ناپلئون می‌گوید:

یک سردار نظامی بزرگ همانند مکعبی است با قاعده و ارتفاع مساوی. منظور او از قاعده، شخصیت و شهامت و قدرت تصمیم‌گیری و مقصود از ارتفاع، هوش، تیزبینی و ویژگی‌های فکری و عقلی است .

ناپلئون ساعت‌ها در زیر آتش توپخانهٔ روس‌ها می‌ایستاد و یا در حالی که پرچم به دست داشت پیشاپیش سربازان به سوی مواضع دشمن حمله‌ور می‌شد. "ولینگن" و "بلوخر" (۲۴) اهمیت این حضور را چنین بیان می‌کنند: حضور "ناپلئون" در میدان نبرد به اندازهٔ چهل هزار سرباز ارزش داشت. (۲۵)

"کلاوزویتس" موفقیت فرماندهی را در گرو برقراری تعادل و هماهنگی میان ویژگی‌های فردی مثل شجاعت، استقامت، درایت و شجاعت می‌داند. (۲۶) او دست‌یابی به اهداف از پیش تعیین شده با حداقل امکانات را نشانه وجود فرماندهی لایق و شایسته بر می‌شمرد. (۲۷)

"ژومینی" در کتاب "بحث در عملیات نظامی بزرگ"، ترکیب عاقلانهٔ فرضیهٔ جنگ با خصایل فردی را دو عامل اصلی در ساختن سرداران بزرگ می‌داند. (۲۸)

"مونتگمری" عوامل متعددی نظیر: حقیقت‌گویی، تسلط بر حوادث، قدرت نفوذ بر افراد، قدرت تصمیم‌گیری، شرکت در مراحل نبرد، اهمیت به انسان و پیش‌تازی و پیش‌قدمی را از عوامل مؤثر در موفقیت فرماندهان می‌داند. (۲۹)

ویژگی‌های فرماندهی شهید باکری

همان‌گونه که تفاوت بین جنگ در اسلام و غیر آن را در اختلاف بین جنگ و دفاع در سایر مکاتب با "جهاد فی‌سبیل‌الله در اسلام" می‌دانند، وجه ممیزه و نقطه اصلی اختلاف بین فرمانده سپاه اسلام و فرماندهان سایر ارتش‌ها را بایستی در مفاهیمی نظیر ایمان، خداخواهی، دین‌باوری، آخرت‌گرایی، تقوا و نظیر آن جست‌وجو کرد.

سبک مدیریت، رهبری و فرماندهی در درجه اول محصول جهان‌بینی و انسان‌شناسی فرد است.

تفکر مادی‌گرایی و نگاه ابزارگرایانه به انسان بر روی یک پیوستار، سبک‌های متعدد و به ظاهر متفاوتی را که در برخی موارد و در یک سوی پیوستار حتی انسان‌گرایی تلقی و نام‌گذاری می‌شود ارائه می‌کند. اما همه آنها بر اساس انسان تعریف شده در این پارادیم شکل گرفته است. حتی ویژگی‌های فردی و متغیرهای محیطی نیز ریشه در این نگاه دارند. اما نگاه ادیان و به بیان دقیق‌تر نگاه اسلام به هستی و انسان، مبانی، اصول و روش‌های خاص خود را دارد که جای آن در این مقال نیست.

اما در این مختصر با توجه به این دو نکته که اولاً مهدی باکری همانند خرازی، همت، زین‌الدین، احمد کاظمی و . . . یک نماد، نمونه و نشانه‌ای از امکان‌پذیری رهبری و مدیریت اسلامی و علی‌وار است. بنابراین وجود این ویژگی‌ها در شهید باکری به معنای نفی یا کاستی آن در دیگران نیست.

ثانیاً مهدی فقط فرمانده نیست، فرمانده سپاه اسلام است و روش و منش او متکی بر آموزه‌های دینی است. به سه ویژگی آن سردار بزرگ سپاه اسلام اشاره می‌کنیم.

۱- خدامحوری

شاید بتوان برای این محور که به عنوان زیربنای همه ویژگی‌های دیگر، سازنده هندسه وجودی و شکل دهنده شخصیت، عقاید و رفتار مومنین و در موضوع ما فرماندهان و رهبران است مؤلفه‌های زیر را ارائه کرد:

۱. ایمان، خداخواهی، دین باوری
۲. عشق به خدا
۳. اتکا و اعتماد و توکل به خدا
۴. خلوص
۵. داشتن حجت شرعی در تصمیم‌گیری

ایمان در "مفردات" تصدیق توام با اطمینان خاطر و در "قاموس" تسلیم توأم با اطمینان خاطر معنا شده است.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان ذیل آیه ۱۴ سوره حجرات می‌نویسد:

ایمان معنایی است قائم به قلب. (۳۰)

"شهید مطهری" کرامت، شرافت، تقوای، عفت، امانت، راستی، درست‌کاری، فداکاری، احسان، صلح و سلم بودن با خلق خدا،

طرف‌داری از عدالت و از حقوق بشر و بالاخره همه اموری که فضیلت بشری نامیده می‌شوند و همه افراد و ملت‌ها آنها را تقدیس می‌کنند را مبتنی بر اصل ایمان می‌داند. (۳۱)

او می‌گوید که سرآمد باورهای دینی و ریشه همه معنویات، ایمان به خداست. (۳۲)

فرماندهان سپاه اسلام تحت ولایت الله می‌جنگند و فرماندهان سپاه کفر و شرک، تحت ولایت طاغوت؛ و تفاوت این دو، تفاوت نور است و ظلمت.

مقام معظم رهبری با اشاره به تجربه درخشان دوران دفاع مقدس می‌فرماید. در جنگ نظامی، سازمان‌دهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت‌نظر و موقع‌شناسی و ده‌ها عامل د رکنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد ... بنابراین یک عامل از دو عامل مهم چنین پیروزی‌های مهمی، قدرت فرماندهی، دانش، مسلط بودن بر عملیات پیچیده جنگ و توان به‌کارگیری نیروها است ... اما این عامل ... از عامل دیگری به نام نیروی ایمان ناشی می‌شود ... این ایمان و این عشق معنوی بود که آن استعداد را در آنها به جوشش درآورد، و الا ما قبل از این هم در این کشور جنگ‌هایی داشتیم که نیروهای ما نتوانستند آن جایگاه شایسته را برای خود کسب کنند. این قوت ایمان بود که قدرت فرماندهی را پدید آورد. پس همه چیز به این برمی‌گردد که اگر جوانان و مردم یک کشور، ایمان‌شان به خدا، ایمان‌شان به هدف، احساس فداکاری‌شان در راه هدف، احساس اینکه خودرا جزو حزب‌الله و جندالله بدانند، تقویت شد، این ملت شکست‌ناپذیر می‌شود. (۳۳)

ایمان و اعتقاد باکری از عمق جان و با همه وجود بود. او برقلمرو وجود خویش جز خدا را حاکم نمی‌دانست.

شهید احمد کاظمی یار و همراه مهدی در باره او می‌گوید: مهدی ارتباطی سخت با خدا داشت (۳۴)

اما ایمان همراه محبت است که حرکت می‌آفریند پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: اساس عقل پس از ایمان به خداوند بزرگ، محبت است. (۳۵)

اصولاً از نظر قرآن کریم توحید با معیار محبت و کشش درونی طرح می‌شود. مفاد آیات قرآنی و برخی از احادیث قدسی و سیرهٔ انبیا و ائمه اسلام (سلام الله علیهم اجمعین) بر این نکته تکیه دارند که شرط وصول به لقاء الله این است که آدمی، علاقه و محبت خود را خاص خداوند کند و به غیر خدا حب و عشقی نورزد و آرامش ظاهری و باطنی انسان در گرو علاقهٔ تام به خداوند می‌باشد.

مهدی عاشق است عاشق خدا، او"اشد حباً لله"(۳۶) است، عبارتی که در وصیت‌نامه او آمده است دل را می‌لرزاند:

خدایا تو چقدر دوست داشتنی و پرستیدنی هستی، هیهات که نفهمیدم. خون باید می‌شدی و در رگ‌های من جریان می‌یافتی تا همهٔ سلول‌هایم هم یا رب یا رب می‌گفت. (۳۷)

و به‌راستی که تمامی سلول‌های او "یا رب یا رب" می‌گفت و بی‌تردید که در پاسخ او، ندای لبیک الهی در آنها طنین‌انداز بود. به خدا اتکا داشت، به عنایات و نصرت او مطمئن بود و ذره‌ای تردید در این زمینه در دل و جانش رسوخ نمی‌کرد.

به همراه آقامهدی در کنار سیل‌بند نشسته‌ام. آقا مهدی به خود مشغول است. صدایم می‌کند، سر بلند می‌کنم و می‌بینم با من نیست. لب‌هایش تکان می‌خورد و متوجه می‌شوم که ذکر می‌گوید. اعتنایی به آنچه در اطرافش می‌گذرد ندارد. از پشت سرمان احساس ناامنی می‌کنم، روبه‌رویمان آب است، پشت سرمان سیل‌بند و سقفمان آسمان. به آقا مهدی می‌گویم: »اینجا امن نیست. اجازه بدهید جایی پیدا کنیم و شما آنجا باشید« تبسمی می‌کند و می‌گوید: » بنشین همین‌جا. سرپناه ما خدا است«. برخلاف ما، که در فکر و هول هستیم ، آقامهدی آرام و با طمأنینه نشسته است. (نظمی)

ایمان به خدا، یقین قلبی به عنایات او و هماهنگ‌سازی خود با خواست الهی، او را منبع امید، اراده و نشاط می‌کرد به نحوی که در قاموس او غیرممکنی وجود نداشت.

همیشه چنین بود. در جلسات هم اگر یاس و ناامیدی پیدا می‌شد، چشم همه به دنبال آقا مهدی می‌گشت. لب به سخن که می‌گشود فضای جلسه عوض می‌شد و امید جای ناامیدی را می‌گرفت.

عملیات گره خورده بود. به علت اهمیت نظامی منطقه، دشمن تمام توان رزمی‌اش را به معرکه آورده بود و در منطقه‌ای که بیش از دو گردان قدرت مانور نداشت سه، چهار تیپ زرهی را وارد عمل کرده بود و از همه سو پی در پی پاتک می‌زد. دو، سه روز بود که مهدی با بچه‌های لشکر عاشورا از دجله گذشته بود و هر روز با نیروی اندکی که داشت اتوبان را تهدید می‌کرد. گروهانی وارد عمل می‌شد، می‌رفتند اتوبان را تصرف می‌کردند و دوباره دشمن با یک تیپ زرهی هجوم می‌آورد و اتوبان را از دست بچه‌های ما می‌گرفت و بچه‌ها به ساحل غربی دجله برمی‌گشتند و همان‌جا مقاومت می‌کردند.

سماجتی که مهدی برای حفظ اتوبان که شاهرگ حیاتی دشمن بود از خود نشان می‌داد، فرماندهان دشمن را دیوانه کرده بود. حضور

جمع اندکی از بچه‌های عاشورا در آن‌سوی دجله، فشار را از جبهه‌های دیگر اندکی کاسته بود و دشمن تمام تلاش خود را برای تصرف اتوبان بصره - العماره و غرب دجله به کار می‌بست.

پشت بی‌سیم صدای مهدی را می‌شنیدم، می‌گفت» موشک بیاورید، مهمات بیاورید، ما جایمان خیلی خوب است، روستا را داریم پاک‌سازی می‌کنیم، اتوبان در دست بچه‌هاست شما فقط مهمات برسانید« با یقین صحبت می‌کرد و کلماتش مملو از اعتماد به نصرت الهی بود. وقتی فرماندهان دیگر یگان‌ها، مقاومت سرسختانه مهدی را می‌دیدند و صدایش را در بی‌سیم‌ها می‌شنیدند روحیه می‌گرفتند و امیدوار می‌شدند.

بر همین اساس دیگران را نیز به ذکر دعوت می‌کرد.

در شب عملیات آقا مهدی وضو می‌گیرد و همه گردان‌ها را یک به یک از زیر قرآن عبور می‌دهد و مدام توصیه می‌کند:

برادران خدا را از یاد نبرید. نام امام زمان را زمزمه کنید و دعا کنید که کارهای ما برای خدا باشد. (۳۸)

به راستی برای غیر خدا، نیرو و قوتی را باور نداشت.

از پشت بی‌سیم، همه را، به ذکر "لا حول و لا قوه الا با لله" تشویق می‌کرد. (۳۹)

باکری با همهٔ وجود، رزمندگان اسلام را تحت هدایت و راهبری خدا می‌دانست. او باور داشت که برای جبههٔ اسلام شکست وجود ندارد و این پیروزی قطعی و تخلف‌ناپذیر مشروط بر ایمان و استقامت است. باور این معنا انسان را از اطمینان قلبی به قوت خویش سرشار می‌سازد و به رزمنده در بحرانی‌ترین شرایط صبر و پایداری وصف‌ناپذیر می‌بخشد.

اگر از یک دسته بیست و دو نفری یک نفر بماند باید یک نفر مقاومت کند و اگر از گردان سیصد نفری یک نفر بماند آن یک نفر باید مقاومت کند، حتی اگر فرمانده شما شهید شد نگویید فرمانده نداریم تا بجنگیم. این وسوسه شیطان است، فرمانده اصلی ما خدا و امام زمان است.

مهدی تدبیر، ابتکار و همت بن‌بست‌شکن را در پرتو اراده الهی به کار می‌گرفت و حماسه می‌آفرید.

احمد مسئول مستقیم محور رقابیه بود و مهدی را مسئول محور ذلیجان در وسط تپه‌های میشداغ کرد. احمد و مهدی فکرهای‌شان را روی هم ریختند، با محلی‌ها بحث کردند. نظرات بچه‌های دزفول را گرفتند و به ابتکاری باورنکردنی رسیدند: ذلیجان باید شکافته شود، یعنی تپه‌ای به قطر ۸ تا ۱۰کیلومتر باید شکافته می‌شد. می‌گفتند اگر این راه را ما داشته باشیم می‌رویم پشت رقابیه یعنی پشت دشمن و او را فرو می‌ریزیم. آقامحسن پذیرفت. این کار وقتی به همت بچه‌های جهاد انجام شد احمد و مهدی تابلویی نصب کردند و نوشتند:

خدا تنگه ذلیجان را شکافت.

روز حمله فرا رسید. سوم فروردین ۱۳۶۱ مهدی با دو گردان پیاده و یک گردان مکانیزه بعد از ۲۰ کیلومتر آن سوی رقابیه به پشت دشمن رسید و نیروهای دشمن را محاصره کرد.

شهید محلاتی در مورد او می‌گوید:

وی نمونه و مظهر غضب خدا در برابر دشمنان خدا و اسلام بود. خشم و خروشش فقط و فقط برای دشمنان بود و به عنوان فرمانده‌ای با تقوا، الگوی رأفت و محبت در برخورد با زیر دستان بود.

او معلم و مربی دیگران بود و با عمل خود آنها را به سوی صلاح و سداد دعوت می‌کرد.

یکی از بچه‌ها می‌گفت: «هر وقت احساس کنم که می‌خواهم بروم طرف گناه، یواشکی می‌روم از گوشه چادر یک نگاه به آقا مهدی می‌اندازم، یا به بهانه‌ای می‌روم با او حرف می‌زنم، تا از فکر این چیزها بیایم بیرون و به خودم برسم.»

شهید باکری پیروزی ظاهری را اصل نمی‌شمرد، او کار برای خدا و مقاومت در راه او را موجب نزول رحمت الهی می‌دانست.

هر گاه خداوند مقاومت ما را دید رحمت خود را شامل حال ما می‌گرداند. (۴۰)

او بر اساس آموزه‌های دینی، دفاع را منوط و موکول به عدّه و عُدّه نمی‌داند. موازنهٔ قوا در قاموس خداباوران شرط جهاد و مقاومت نیست. هر چند بایستی با همه استطاعت در پی‌توان‌مندسازی خویش رفت اما ابزار و نیروی انسانی دشمنان خدا در نهایت در برابر سپاه اسلام راه به جایی نخواهد برد.

با آقا مهدی تماس گرفتم گفتم چی شده؟

گفت: « الله بنده‌سی! ترس به دلت راه نده، رحیم! هر کدام از شماها به صد تا از آن تانک‌ها می‌ارزید. بلند شوید بروید بزنیدشان، از هیچی هم نترسید تا توکل هست. »

و این سخن برگرفته از کلام امام خمینی(ره) است:

تا توکل و توجه به خدا هست، هر قدرتی در مقابل شما هیچ و نابود است . . . هرگز از دشمن هراسی نداشته باشید. کسی که خدا با او است از هیچ قدرتی جز قدرت او هراسی ندارد. (۴۱)

فرمانده سپاه اسلام باید خط را گم نکند و با نگاه به آنچه خدا می‌خواهد در صراط مستقیم الهی گام بردارد.

شمشیر زدن مهم نیست، شمشیر را درست زدن هم مهم نیست،

آنچه که اهمیت دارد شمشیر را "فی سبیل الله" فرود آوردن است

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم ، نه مامور تنم

فرمانده سپاه اسلام باید بداند که در سلسله مراتب ولایت الله قرار دارد. و باید با نام او و برای او و در چارچوب خواست، اراده و احکام او بجنگد.

با هر رگبار سبحان الله بگویید. (۴۲)

اما صرف بر زبان جاری کردن نام خداوند و خود را زیر پرچم الهی برشمردن، کفایت نمی‌کند و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری. (۴۳) باید تابع رسول او و تابع ولایت امر شد. و مهدی چنین بود.

شهید مهدی باکری در دوره سربازی با تبعیت از اعلامیه امام خمینی(ره) - در حالی که در تهران افسر وظیفه بود - از پادگان فرار و به صورت مخفیانه زندگی کرد. در دوران شکل‌گیری انقلاب در صف مبارزه بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی چون سربازی فداکار در هر صحنه‌ای که احساس نیاز می‌کرد، حضور یافت. تا اینکه پس از آغاز جنگ تحمیلی، برای لبیک‌گویی به ندای مولا او مراد خویش، ردای سبز پاسداری بر تن کرد و راه جهاد و شهادت را برگزید.

مهدی در نامه‌ای که پس از شهادت حمید به خانواده‌اش نوشت ضمن بیان صفات برجستهٔ حمید نظیر تقوا، رشادت، شجاعت، شهادت‌طلبی، صبر، تواضع و توکل او را مقلد خالص روح‌الله می‌نامد. (جمله۳) و خود نیز چنین بود.

با تمام وجود خود را پیرو خط امام می‌دانست و سعی می‌کرد زندگی‌اش را بر اساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگ‌وار تنظیم نماید. با دقت به سخنان حضرت امام(ره) گوش می‌داد، آنها را می‌نوشت و در معرض دید خود قرار می‌داد و آن‌قدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده‌اش سفارش کرده بود که سخن‌رانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند، متن صحبت را از طریق روزنامه به‌دست آورند.

او معتقد بود سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است، باید جلو چشمان ما باشد تا همیشه آنها را ببینیم و از یاد نبریم.

در اطاعت از فرماندهی نیز خود را تابع می‌دانست و انجام دستور را تکلیف تلقی می‌کرد.

من همیشه در واگذاری ماموریت‌ها به مهدی مشکل داشتم و در این‌باره زیاد وسواس به خرج می‌دادم. در این مدتی که شناخته بودمش هر ماموریتی که به لشکرش محول می‌شد جز«چشم» پاسخی نمی‌شنیدم. بقیه فرماندهان در مورد ماموریت محوله بحث می‌کردند و یا بعضاً قبول نمی‌کردند، ولی او چنین نبود. به یاری خدا هیچ کاری برایش غیرممکن نبود و برای همین هم بعد از تأمل بسیار و سنجیدن همه جوانب، ماموریت لشکر عاشورا را ابلاغ می‌کردم. (۴۴)

و آخر اینکه فرمانده سپاه اسلام باید در همه موارد و در مواردی که تصمیم با اوست خدا را حاضر و ناظر ببیند و آن‌چنان عمل کند که او می‌خواهد. عمل بر اساس بصیرت، تعقل و تکلیف، آن‌چنان که بین خود و خدا حجت داشته باشد.

امام خمینی: شما آقایان ... به خودتان توجه کنید ببینید که در این خدمت برای خدا اخلاص دارید؟ برای خدا خدمت می‌کنید؟ برای احکام خدا خدمت می‌کنید؟ برای جمهوری اسلامی خدمت می‌کنید؟ یا اینکه نه، مقصودتان چیزهای دیگری است و این بهانه است. این محک را در خودتان آزمایش کنید. محک بزرگی است که هر کس خودش را می‌تواند بفهمد که سیمایی که ادعا می‌کند همان ادعا است یا خیر؟ (۴۵)

عشق به مردم

پیامبر اسلام(ص) همچون تمام انبیا و رسولان خدا از مردم و با مردم بود و با شادی و رنج آنها می‌زیست. برای مردم و هدایت و خدمت به خلق خدا سر از پای نمی‌شناخت. آنان را بنده خدا و دارای ارزشی والا و مورد رحمت و محبت الهی می‌دانست. به مردم عشق می‌ورزید و مردم نیز به او سر و دل سپرده بودند. آیه کریمه قران رابطه او را با مردم این‌گونه بیان می‌کند:

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رئوف رحیم. (۴۶)

امیرالمومنین علی(ع) و سایر ائمه و اولیاء خدا نیز این‌گونه بودند؛ و فرماندهان سپاه اسلام نیز می باید با تاسی به "اسوه حسنه " بر حسب مراتب وجودی خویش همین اعتقاد و روش را داشته باشند. شهید باکری نمونه اتم و اکمل چنین فرماندهانی بود.

او مصداق این کلام امیر(ع) بود که:

«و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و الطف بهم» (۴۷)

دلت را سرشار از رحمت افراد قرار ده و به آنها محبت کن و لطف خویش را شامل حال آنها بنمای.

و نیز خطاب به کارگزارانش می‌فرمود:

پر و بال خویش را در برابر مردم بگستران و با آنها گشاده‌رو و مهربان باش. (۴۸)

رفتار بر اساس:

۱- خدامحوری

۲- تکریم

۳- رحمت، محبت و تواضع

۴- تمرکز بر هدف

۵- نفی تمایز و تبعیض و امتیازخواهی

ساده‌زیستی و تواضع دو ویژگی شهید باکری بود.

باکری فردی خود ساخته یا به بیان بهتر خدا ساخته بود. روح او بزرگ‌تر از آن بود که مسئولیت فرماندهی برای او غرور، تکبر و در نتیجه جدا شدن از بسیجیان و مردم را به همراه آورد؛ و این امر نه تنها در منش و روحیات او، بلکه در رفتار و در ظاهر او نیز تأثیر گذاشته بود. آن‌قدر ساده، و خاکی بود که موقع تخلیه بار او را نمی‌شناسند و با وجود کتف مجروحش گونی‌ای سنگین را بر پشتش می‌نهند و وقتی متوجه می‌شوند او می‌گوید:

من فقط یک بسیجی‌ام. (۴۹)

در دیدگاه‌او ارزش بسیجی‌ها با مقیاس‌های مادی قابل سنجش نیست. عظمت بسیجی و جهاد بسیجیان را فقط خدا می‌داند. اما این ارزش گذاری نباید فقط در قالب اعتقاد و اندیشه بماند و یا تنها بر زبان جاری شود.

او دمادم دغدغه آنان را در دل دارد.

با برادر کاظمی سوار موتور شدند که به محور عملیات بروند. ما چندین بار به او توصیه کردیم که برادر باکری لطفا شما در سنگر بنشینید. گفت: نه، من اگر بسیجی‌ها را نبینم دلم شور می‌زند. باید ببینم که بسیجی‌ها چطور می‌جنگند. (۵۰)

وجان تک تک آنان را عزیزتر از جان خویش می‌شمارد.

به تازگی، سنگرهای بتونی هلالی شکل ساخته بودند که برای استفاده در جزیره خیلی مناسب بود. آقا مهدی مرا مأمور کرده بود سریعاً برآورد هزینه کنم تا به تعداد لازم از آنها تهیه شود. اگر می‌گفتم«آقا مهدی این سنگرها هزینه بالایی دارند» می‌گفت: «اگر میلیون‌ها تومان هزینه شود تا قطره خونی از بینی یک بسیجی به زمین ریخته نشود، ارزش دارد. قدر این بسیجی‌ها را بدانید. ما نوکر این بسیجی‌ها هستیم». (۵۱)

همه بسیجیان برادران او و همه مادران شهدا مادر او هستند. نه حمید فقط متعلق به یک خانواده است و نه مهدی خود را و خانواده خود را از دیگران جدا می‌داند.

پس از شهادت حمید وقتی بچه‌ها می‌خواهند پیکر شهید را به عقب بیاورند می‌گوید:

هیچ فرقی بین حمید و دیگر شهیدان نیست اگر دیگران را نمی‌شود انتقال داد پس حمید هم پیش دیگران بماند. این طور بهتر است. (۵۲)

- آقا مهدی! اصغر قصاب رفته به موقعیت حمید. [شهیدشده است]. من تجلایی هستم اگر کاری دارید بفرمایید.

مدتی به سکوت می‌گذرد. آقا مهدی به نقطه مبهمی خیره می‌ماند و گوشی بی‌سیم را به زمین می‌گذارد. حتّی در عملیات خیبر که برادرش حمید شهید شد، چنین نبود. هر داغی که برگرده مهدی می‌نشیند چشمانش آسمانی می‌شود و به دور دست ها خیره می‌ماند. (۵۳)

پیوند آقا مهدی با بسیجیان فقط پیوند روحی نیست. در عمل نیز به وضوح تجلی دارد. یک هدف دارند. دارای انگیزه، عشق و مقصد واحدی هستند و در کنار هم با دشمن می‌جنگند و در میدان خطر نیز پیوند آنها ناگسستنی است. نمی‌توان ادعای همدلی و همگامی با رزمنده بسیجی را داشت اما در زیر آتش سنگین و سهمگین دشمن در کنار او نایستاد.

در یک محدوده ۲۰۰ متری درمحاصره کامل هستیم. اسلحه‌ای برمی‌دارم و به سراغ آقا مهدی می‌روم. درگیری شروع شده و دشمن از همه سو فشار می‌آورد. به کنار آقا مهدی که می‌رسم، می‌بینم نشسته و خشابش را پر می‌کند. با عصبانیت خشاب را از دستشان می‌گیرم و در حالی که بغض گلویم را گرفته فریاد می‌زنم:

- شما لازم نیست اینجا بمانید، ما اینجا هستیم و مقاومت می‌کنیم. شما با این قایق بروید.

- جمشید! الان وقت جنگ است برو ... برو به بچه‌ها بگو همه اسلحه به‌دست بگیرند و با دشمن مقابله کنند.

- شما نه. ما خودمان هستیم. شما بروید.

- نه جمشید! من با اینها آمده‌ام و اگر قرار باشد برگردم با اینها بر می‌گردم.

سبک رهبری او به گونه‌ای بود که افراد از روی میل باطنی خواسته‌های او را عمل می‌کردند. کلام و رفتار او مقاومت‌ها را در هم می‌شکست و افراد را با طیب خاطر به میدان اطاعت می‌آورد.

آقا مهدی به گردان امام رضا (بهداری) مأموریت داده بود در «پد» برای استقرار اورژانس، دو سنگر شش متری احداث کنند.

لشکر خود را برای عملیاتی دیگر آماده می‌کرد و آقا مهدی می‌خواست در نزدیک‌ترین نقطه به منطقه درگیری، سنگرهای اورژانس مستقر شود تا مجروحین سریعاً مداوا شوند.

چند روزی بودکه کار احداث سنگرها شروع شده بود ولی کار به کندی پیش می‌رفت، پدها وضعیتی داشتند که اطرافش را آب فراگرفته بود و برای احداث سنگر راهی جز استفاده از سوله نبود.

با تمام وجود خود را پیرو خط امام می‌دانست و سعی می‌کرد زندگی‌اش را بر اساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگ‌وار تنظیم نماید. با دقت به سخنان حضرت امام(ره) گوش می‌داد، آنها را می‌نوشت و در معرض دید خود قرار می‌داد و آن‌قدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده‌اش سفارش کرده بود که سخن‌رانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند، متن صحبت را از طریق روزنامه به‌دست آورند.

نصب سوله‌ها که تمام شد. کامیون‌ها شبانه خاک را از بیرون جزیره می‌آوردند و روی سوله‌ها را با خاک می‌پوشاندیم. به علت پروازهای شناسایی هواپیما و دکل‌های بلند دیده‌بانی دشمن، قسمت اعظم کار شبانه انجام می‌گرفت. گرما و هوای شرجی جزیره هم بر این مشکلات اضافه می‌کرد.

بعد از چند روز تلاش شبانه‌روزی برادران گردان، سوله‌ها آماده شد و استقرار وسایل اورژانس در سنگر آغاز گردید. بیرون سنگر ایستاده بودم و به سوله‌ها نگاه می‌کردم. سنگرها زیر تلی از خاک پنهان شده بودند و دیگر هیچ انفجاری را یارای از پای انداختن آنها نبود. دو سنگر شش متری برای اورژانس بد نبود و می‌توانست در شب عملیات جای راحت برای مجروحین باشد. در این فکرها بودم که از دور آقا مهدی را دیدم. به سوی ما می‌آمد...

بعد از سلام و احوال‌پرسی برای دیدن سنگرها از ایشان دعوت کردم و در کنارش به طرف سنگرهای اورژانس به راه افتادم. آقا مهدی سوله‌ها را که دید، دست مریزادی گفت و وارد یکی از آنها شد.

- برادر اسماعیل!... خیلی خوب شده، خدا به همه‌تان اجر بدهد ... امروز یکی از سوله‌ها را به یگان دریایی تحویل می‌دهید تا از فردا مستقر شوند!

فکر کردم شوخی می‌کند، ولی بعید به نظر می‌رسید. ناراحت شدم. یک هفته شبانه‌روز کار کرده بودیم تا سنگرها آماده شده بود و حالا آقا مهدی می‌خواست سنگر آماده را تحویل یگان دریایی بدهیم. گرچه نمی‌خواستم بر خلاف نظر آقا مهدی عمل کنم ولی اگر سنگر را هم تحویل می‌دادم فردا باید زیر آتش دشمن، مجروحان را مداوا می‌کردیم. برای همین گفتم:

- آقا مهدی! ما یک هفته است اینجا جان می‌کنیم، اگر یگان دریایی سنگر می‌خواهد خودش بیاید و سنگر بزند. چه کسی در شب عملیات جواب تلف شدن مجروحین را می‌خواهد بدهد؟

- برادر جبارزاده!... به هر حال باید یکی از سنگرها را تحویل یگان دریایی بدهید.

- ما تحویل نمی‌دهیم!... اگر قرار باشد سنگر را تحویل دهیم روی ما حساب باز نکنید ... ما نمی‌توانیم با این وضع کار کنیم.

آقا مهدی سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد. مدتی که گذشت سر بلند کرد و گفت:

- برادر اسماعیل! کمی بیا نزدیک.

تعجب کردم، آقا مهدی قصد چه کاری داشت؟ با تردید نزدیک شدم آقا مهدی دستش را دور گردنم انداخت و صورتم را بوسید و سپس به آرامی زمزمه کرد: «سنگر را می‌دهی؟»

دلم فرو ریخت، بغض گلویم را گرفت، دلم می‌خواست گریه کنم ولی آقا مهدی منتظر جواب من بود. بی‌اختیار پاسخ دادم:

- آقا مهدی سنگر که چیزی نیست شما از ما جان بخواهید ... هر دو سنگر را هم بخواهید ما حرفی نداریم، می‌رویم دوباره سنگر دیگری می‌سازیم نشد می‌رویم چادر می‌زنیم ...

- نه آقا اسماعیل! اگر یکی از سنگرها را به یگان دریایی بدهید کارشان راه می‌افتد. (۵۴)

دوباره روز از نو روزی از نو ... کار ساخت پست امداد تمام شده بود که آقا مهدی آمد و نگاهی به پست امداد کرد و در حالی که پا به پای ما راه می‌رفت گفت:

- آقا طیب!... اگر چیزی بگویم ناراحت که نمی‌شوید؟

- چرا ناراحت بشویم آقا مهدی!

- خرابش کنید، این روی آب نمی‌ماند... می‌دانم که حالا دارید تو دل‌تان به من فحش می‌دهید ولی چاره دیگری نیست.

آقا مهدی اگر می‌گفت«بمیرید » ما افتخار می‌کردیم که آقا مهدی ما را لایق دیده و از ما خواسته که به خاطرش بمیریم ولی حالا او می‌گفت ... در حالی که چشم‌هایم از اشک پر شده بود گفتم:

- آقا مهدی! این چه حرفی است، اگر شما صد بار هم از ما بخواهید که این کار را از نو شروع کنیم ما حرفی نداریم.

- نه آقا طیب! ... شما در زیر آفتاب این پست امداد را سه بار ساخته‌اید و هر سه بار من آمده‌ام و یک کلمه گفته‌ام« خرابش کنید

و یکی دیگر بسازید . . . » تحمّل شما هم حد و حدودی دارد.

آقا مهدی خیلی ناراحت بود، مستقیماً به روی ما نگاه نمی‌کرد. در حالی که از خدا می‌خواستیم که ایشان از ما چیزی بخواهند و ما بتوانیم در راه اسلام کاری انجام دهیم تا ایشان خوشحال شوند. (۵۵)

امام خمینی(ره) می‌فرمود حکومت در صدر اسلام، حکومت بر قلوب بود.

و به‌راستی که آقا مهدی به تأسی از امام، برقلب‌ها فرماندهی می‌کرد. فرماندهان ورزمندگان لشکر عاشورا عاشقانه از او اطاعت می‌کردند و خواست او را بر نظرات خویش ترجیح می‌دادند.

همین حرف‌ها را می‌زد که هر بار تصمیم می‌گرفتیم برویم از کمبود امکانات بگوییم، یا از نبودن دوربین دو چشمی و دید در شب و قطب‌نما و وسایل دیگر، حرفمان یادمان می‌رفت، می‌رفتیم می‌نشستیم به چای خوردن و گپ زدن و حتی خندیدن. بعد هم که بچه‌ها اعتراض می‌کردند: « چرا نگفتی پس؟»

می‌گفتم: «والله نمی‌دانم. تا می‌خواستم لب باز کنم بگویم دوربین نداریم به چشم‌هاش که نگاه می‌کردم لال می‌شدم همه چیز یادم می‌رفت.»

نمی‌دانم این چه حالتی بود که گرفتارش می‌شدم. فقط هم من نبودم. بقیه هم همین‌طور بودند. حالا هر کس با توجه به شخصیت خودش.

آقا مهدی به قلب بچه‌ها فرماندهی می‌کرد نه به قدرت بدنی یا تاکتیکی و رزمی آنها. در شب سخت‌ترین عملیات‌مان والفجر مقدماتی به دستور آقا مهدی قرار شد من و رضا احمدی (شهید) برویم جلو تا آخرین شناسایی‌مان را انجام بدهیم و برگردیم. رفتیم و صبح برگشتیم آمدیم پیش آقا مهدی.

گفت: « نخبر دی، قارداش؟»

گفتم: «این یکی خیلی سخت است. نمی‌شود، آقا مهدی.»

آقا مهدی گفت: « یعنی چی که نمی‌شود؟»

گفتم: «فهمیده‌اند می‌خواهیم عمل کنیم. آمده‌اند سنگرهاشان را بیشتر کرده‌اند، دیده‌بانی‌هاشان را هم. یکی از محورها هم که لو رفته. اصلاً نمی‌شود. نمی‌توانیم.»

آقا مهدی آرام‌مان کرد. بیست دقیقه‌ای حرف زد. آن‌قدر حرف زد که ما اصلاً یادمان رفت چه خطری آنجا در انتظار است. گفتیم هر کاری که شما بگویید همان را انجام می‌دهیم.

اصلاح رابطه با خدا، عشق به مردم و . . . از آقا مهدی شخصیتی ساخته بود که بسیجیان به او عشق می‌ورزیدند. به همین خاطر است که وقتی آقا مهدی از آن سوی دجله صدای هل من ناصر حسین را تلاوت می‌کند، مگر غیرت بسیجی می‌گذارد که در ساحل امن و آرامش بنشیند؟

به هر کس که می‌رسیدیم سراغ برادر کبیری را می‌گرفتیم. بعد از مدتی جست‌وجو پیدایش کردیم و پیام آقا مهدی را رساندیم.

- آقا مهدی گفتند هر چه سریع‌تر بچه‌هایی را که آنجا هستند سازمان‌دهی کنید و به این طرف بفرستید.

برادر کبیری نگاهی به ما و نگاهی به نیروها که هر کدام خسته و مجروح در گوشه‌ای نشسته بودند کرد و گفت «والله! این بچه‌ها در این چند روز هر کدام بیش از پنج، شش بار در عملیات شرکت کرده‌اند، ما چطور به اینها بگوییم؟» ولی باید پیام آقا مهدی را به بچه‌ها می‌رساندیم برای همین توکل بر خدا کردیم و به نیروهایی که در آن اطراف بودند اطلاع دادیم که در آن نقطه جمع شوند.

دقایقی نگذشته بود که همه جمع شدند و برادر کبیری شروع به صحبت کرد:

« برادران! آقا مهدی در آن طرف دجله است. از شما خواسته که هر کس می‌تواند و نای جنگیدن دارد به آن طرف آب بیاید تا در منطقه‌ای که دشمن از آنجا می‌خواهد بچه‌ها را به محاصره درآورد پدافند کنیم و جلویشان را بگیریم.» همهمه‌ای بین بچه‌ها افتاد و لحظاتی نگذشته بود که اکثر رزمندگانی که آنجا جمع شده بودند اعلام آمادگی کردند تا به آن‌سوی آب بروند. من گوشه‌ای ایستاده بودم و به حال این‌هایی که زخمی و خسته بودند غبطه می‌خوردم. اکثرشان را می‌شناختم، در مراحل قبلی عملیات مجروح و به بیمارستان‌های پشت جبهه منتقل شده بودند ولی چون قبل از عملیات با آقا مهدی بیعت کرده بودند که تا آخرین نفس و تا آخرین نفر دست از مقاومت برندارند، با لباس‌های بیمارستان از«شهید بقایی» اهواز و از پست امدادهای منطقه و بعضاً از قطار حامل مجروحین خود را به «عاشورا» رسانده بودند. در همین فکر بودم که متوجه شدم در آخر صف، دو نفر با هم دعوا می‌کنند یکدیگر را هل می‌دهند و با سماجت با هم گلاویز می‌شوند. هر چه فکر کردم به جایی نرسیدم جلوتر رفتم. از مضمون صحبت‌هایشان می‌شد فهمید که با هم برادرند. یکی می‌گفت که «من با بچه‌ها به پیش آقا مهدی می‌روم تو اینجا بمان!» دیگری هم سماجت می‌کرد«نه! مگر من از تو چه کم دارم که اینجا بمانم؟ من هم می‌خواهم بیایم» چشمانم به گریه نشست و در فضای بی‌نهایت واژگون شدم. از دور نگاه‌شان می‌کردم نمی‌خواستم خلوت آسمانی‌شان را بر هم زنم. هیچ‌کدام دیگری را نمی‌توانست قانع کند. ستون که حرکت کرد هر

دو به دنبال ستون به راه افتادند. (۵۶)

آقا مهدی بسیجیان را در جهاد در راه خدا و حتی شهادت تنها نمی‌گذارد.

وقتی با اصرار شدید یکی از فرماندهان گردانش برای بازگشت روبه‌رو می‌شود می‌گوید تو می‌گویی من بچه‌هایم را رها کنم و خودم برگردم؟ (۵۷)

بسیجیان به او عشق می‌ورزند. و این به فرموده پیامبر اکرم(ص) اقتضای فطرت است که دل‌ها به کسی که به آنها نیکی کند متمایل می‌شوند. (۵۸)

یک روز به اتاقی که مهدی آنجا بود رفتم دیدم پیرمردی در کنار ایشان نشسته و با آقا مهدی صحبت می‌کند و آقا مهدی از خواسته ایشان سر باز می‌زند. تقاضای او این بود که اجازه دهید من دست و پای شما را ببوسم. (۵۹)

پیش‌قدمی

هم‌گامی را راز ارتباط راغبانه و زمینه‌ساز اطاعت از روی تمایل دانسته‌اند و اعتماد به نفس، خطرپذیری، انسجام، اطاعت از دستورات فرماندهی و ارتباط از روی تمایل را می‌توان از پی‌آمدهای هم‌گامی فرمانده با نیروهای خود دانست. اما روش و سیره پیامبر اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع) پیش‌قدمی بود. امام علی(ع) می‌فرماید:

کنا اذا احمر الناس اتقینا برسول الله (ص) فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه«(۶۰)

زمانی که آتش جنگ شعله‌ور می‌شد، ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و در این هنگام هیچ‌یک از ما از پیامبر به دشمن نزدیک‌تر نبود.

در جنگ خندق رسول خدا(ص) شخصاً کمک می‌کرد و بیل و کلنگ می‌زد و گاه توبره‌های خاک را بر دوش می‌کشید. مسلمان‌ها روزها به کار حفر خندق سرگرم بودند و شب‌ها به خانه‌های خود باز می‌گشتند. اما رسول خدا(ص) روی یکی از تپه‌ها چادر زده بود و شب‌ها در همان جا به سر می‌برد. (۶۱) هم او در مورد خود می‌فرماید:

« ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعه الا و اسبقکم الیها»(۶۲)

ای مردم، به خدا سوگند من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم مگر اینکه قبل از شما برای انجام آن برخیزم.

و شهید باکری بر همین اساس عمل می‌کرد. هم‌گام نبود، پیش‌گام و پیش‌قدم بود.

شب‌ها بارها و تا دیر وقت روی نقشه‌های عملیاتی بحث می‌کردیم و نظرهای مختلف می‌دادیم. یکی از این جناح راه‌کار می‌داد، یکی از آن جناح. یکی می‌گفت باید هلی‌برد کنیم و یکی می‌گفت باید از آب برویم.

بعد از عملیات، می‌دیدیم معقول‌ترین راه‌کار را مهدی پیشنهاد کرده بود. چرا؟ چون خودش با پای خودش می‌رفت منطقه را وارسی می‌کرد و می‌دانست چی دارد می‌گوید. چون خودش لباس عربی می‌پوشید، سه روز با یک بلم می‌رفت شناسایی تا راه‌کارها را بررسی کند. (۶۳)

با تدبیر، اما همچون بسیجیان دریادل، بی‌هیچ‌گونه هراسی، ابراهیم‌وار به میانه آتش دشمن می‌رفت.

همه برادران تصمیم خود را گرفته‌اند، ولی من به خاطر سختی عملیات تاکید می‌کنم. شما باید مثل حضرت ابراهیم(ع) باشید که رحمت خدا شامل حالش شد، مثل او در آتش بروید.

رزمنده‌ای می‌گوید: شب عملیات [فتح‌المبین] باید هفت ساعت راه می‌رفتیم تا به منطقه می‌رسیدیم و دشمن را غافل‌گیر می‌کردیم. حدود شش ساعت راه رفته بودیم که متوجه شدیم راه را گم کرده‌ایم. به شدت مضطرب شدیم. با چند نفر به جلو رفتیم تا راه را پیدا کنیم. من متوجه شدم یک نفر از جلو می‌آید. با خود گفتم حتماً دشمن است. صدا کردیم کیستی؟ گفت من باکری هستم. فوراً به عقب برگرد و نیروها را بیاور. شاید کسی باور نمی‌کرد او جلوتر از ما رفته، دشمن را دور زده و حالا آمده بود تا ما را هم ببرد. بعد گفت نترسید همهٔ نیروهای دشمن خواب هستند. (۶۴)

طرح دیگر مهدی باکری در بدر آن طور که یادم می‌آید رفع مشکلات خط‌شکنی بود. ما معمولا توی عملیات‌ها کارهای‌مان را مرحله به مرحله پی‌گیری می‌کردیم. می‌آمدیم جلسه می‌گذاشتیم و مشکلات آن مرحله را حل و فصل می‌کردیم و یک قدم می‌رفتیم جلوتر آخرین مرحله طراحی عملیاتی نحوه شکستن خط مقدم بود. مساله غواص‌ها حل شده بود به جز شکستن خط که هنوز در پرده‌ای از ابهام بود. درآن جلسه در جمع فرمانده لشکرها مطرح کردم طرح‌ش با شما که چطور خط جزیره جنوب شکسته شود. عراق از خیبر تا بدر فرصت زیادی داشت تا آن جا را پر از سیم خاردار و مین و موانع دیگر کند. مهدی گفت بیاییم برای هر گردان یک کانال بزنیم و تا آن جا که امکان دارد خودمان را از داخل کانال‌ها نزدیک کنیم به عراقی‌ها. سوال کردند چطوری تا زیر پای دشمن کانال بزنیم؟ می‌فهمد و می‌آید مانع می‌شود . مهدی گفت از آن جا به بعد یک سری تیم‌های هجومی آماده می‌کنیم درحد ده، پانزده نفر که آن

فاصله را با سرعت بدوند بروند خودشان را برسانند به عراقی‌ها. گفتند: آن جا خب تیربار هست. خمپاره۶۰ هست. آتش هست. نمی‌شود. مهدی گفت هر چی بترسیم از این تیربار و خمپاره و آتش بیشتر شهید می‌دهیم تنها راه‌ش همین است که گفتم که سریع بروند همین تیربارها و همین خط را بگیرند و گرنه باز هم تلفات‌مان بیشتر می‌شود. بحث شد در نهایت همه به این نتیجه رسیدند که حرف مهدی درست است. عملی هم هست. این طرح را فقط کسی می‌توانست بدهد که خودش جرات تا آن جا رفتن و دویدن و به خط دشمن رسیدن را داشته باشد که مهدی خودش داشت. علی الخصوص در بدر و کنار دجله و در همان محلی که به کیسه‌ای معروف شد و فقط از یک راه باریک می شد رفت. آنجا هم مثل قلب خیبر بود که اگر از دست می‌رفت تمام جبهه سقوط می‌کرد.

آفتاب به وسط آسمان رسیده بود که عراقی‌ها دوباره برای پاتک زدن مهیا شدند. با آرایشی منظم به پیش می‌آمدند و از دور می شد فهمید که دشمن در هر پاتک نیروهای تازه نفسی را به‌کار می‌گیرد.

پیش از آنکه پاتک شروع شود. دوباره آتش سنگینی روی مواضع ما ریخته شد که به همان شدت در حین پاتک نیز ادامه داشت. تانک‌ها به ردیف پیش می‌آمدند و نیروها پشت سرشان پناه گرفته بودند. چون در جایی که ما بودیم سنگر و خاکریز مطمئنی نبود، مجبور بودیم که در سیل‌بند دجله پناه بگیریم و مقاومت کنیم. عده زیادی از نیروهایی که در این سوی دجله بودند، شهید و مجروح شده بودند و تنها آرپی‌جی‌زن ما خود آقا مهدی بود. گرچه می‌دانستیم که به محاصره افتاده‌ایم ولی حضور آقا مهدی در جمع اندک ما روحیه بچه‌ها را زنده نگه می‌داشت. آقا مهدی، اگر چه خسته بود و بی‌خوابی امانش را بریده بود ولی به شدت مقاومت می‌کرد و مصمّم بود که در مقابل دشمن کوتاه نیاید. از گوشهٔ خاکریز برمی‌خاست، آرپی‌جی را شلیک می‌کرد و به طرف گوشه‌ای دیگر می‌رفت . . .

اکنون در کنار ما نشسته بود و آرپی‌جی را برای شلیکی دیگر آماده می‌کرد که یکی از بسیجی‌ها از فرصت استفاده کرد و اسلحه را از دست آقا مهدی گرفت.

- آقا مهدی! ترا خدا بگذار کمی هم من آرپی‌جی بزنم، شما کمی استراحت کنید.

- آقا مهدی به خواهش آن بسیجی تسلیم شد و خود کلاش به دست گرفت و رو به من کرد و گفت: «برادر تو از آن طرف شلیک کن من هم از این طرف تا این برادر زیر آتش ما راحت شود و آرپی‌جی را شلیک کند».

درگیری شدت گرفت، لحظاتی از آقا مهدی غافل شدم دوباره

سبک رهبری او به گونه‌ای بود که افراد از روی میل باطنی خواسته‌های او را عمل می کردند. کلام و رفتار او مقاومت‌ها را در هم می‌شکست و افراد را با طیب خاطر به میدان اطاعت می‌آورد.

که نگاهش کردم دیدم نشسته و با کلاش نشانه‌گیری می‌کند و با هر تیر دشمنی را به خاک می‌اندازد. (علی پورفاخری)

روش مهدی به تأسی از همهٔ رهبران الهی، پیش‌قدمی در طی راه‌های دشوار و حضور در صحنه‌های خطر بود. روش او اعزام دیگران نبود، دعوت از دیگران بود. تفاوت بروید و بیایید.

. . . در عملیات رمضان وقتی که آقا مهدی می‌آید و می‌بیند تمام برادران که از لشکر جواد الائمه و لشکرهای دیگر آمده‌اند پشت خاکریز نشسته‌اند، می‌گوید: چرا اینجا نشسته‌اید؟ می‌گویند: خسته شده‌ایم. می‌گوید: من مهدی باکری هستم، بلند شوید دنبال من بیایید! و آنها را می‌آورد.

من و حمید هم جلو بودیم که دیدیم این برادران در حال آمدن هستند و آقا مهدی نیز همراه آنان پیاده می‌آید. از آقا مهدی پرسیدم: شما چرا پیاده می‌آیید؟

ایشان گفتند: وقتی که دیدم بسیجی‌ها پیاده می‌آیند، من هم پیاده آمدم.

گفتم: شما مجروح هستید، خسته می‌شوید. گفت: وقتی با بسیجی‌ها راه می‌روم، حال و هوای دیگری پیدا می‌کنم. هرگاه خسته می‌شوم، پیش بسیجی‌ها می‌روم تا از آنها روحیه بگیرم و خستگی‌ام بر طرف بشود. (۶۵)

پیش‌قدمی آقا مهدی نه از روی سیاست و تدبیر فرماندهی و نه مصلحت‌اندیشی و نه برای انگیزه‌دهی به نیروهای تحت امر بلکه بر اساس این سیره و روش است.

او خود را از بسیجیان می‌داند بنابر این باید پیشاپیش آنان حرکت کند.

به آنها عشق می‌ورزد و در برابر جان آنها و برای هدایت آنها در صحنه و در جهت اهداف والای اسلام، با همه وجود احساس مسئولیت می‌کند. پس هزینه‌های آزمون و خطا را از جان آنها نمی‌پردازد. خود مشتاقانه به میدان خطر می‌شتابد. انجام تکلیف همه دغدغه او در طول زندگی بوده است و مگر می‌تواند این دم آخر

که علاوه بر انجام تکلیف به دیدار و رضوان حضرت دوست نزدیک شده است، برگردد.

برادر تکلیف من این است که با بسیجی‌ها در خط باشم و حالا هم دارم به تکلیف خودم عمل می‌کنم. (۶۶)

همه تلاش می‌کنند تا او را به این سوی آب بیاورند و او به تنهایی همه را به آن طرف می‌خواند. برای برگرداندن آقا مهدی به شرق دجله، قرارگاه به احمد کاظمی که از دوستان نزدیک آقا مهدی است متوسل می‌شود احمد در بی‌سیم آقا مهدی را صدا می‌کند و آقا مهدی برخلاف انتظار بی‌سیم را جواب می‌دهد.

- آقا مهدی! تصمیمات جدیدی گرفته شده، باید با شما صحبت کنم، بیا این طرف، کار زیادی داریم ... آخه تو آنجا چه کار می‌کنی؟

صحبت احمد کاظمی که تمام می‌شود صدای خسته آقا مهدی از پشت بی‌سیم‌اش برمی‌خیزد.

-احمد! این طرف من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، اینجا عالم دیگری است، اگر تو هم اینجا بودی، همیشه با هم بودیم، اگر می‌خواهی با هم باشیم بیا این طرف. (۶۷)

و در نهایت در کنار بسیجیان ندای "ارجعی" را شنید و رفت.

هنوز از آقا مهدی فاصله‌ای نگرفته‌ام که صدای گلوله‌ای برمی‌خیزد. برای خودم هم عجیب است که در میان آن همه صدای تیراندازی، صدای گلوله‌ای بر جا میخ کوبم می‌کند. دلم فرو می‌ریزد و آرزو می‌کنم خمپاره‌ای در آغوشم منفجر شود ولی گلوله به مقصد نرسد. دلواپس پیشانی آقا مهدی هستم، می‌دانم که پیشانی بلندش شامه تمامی اسلحه‌ها را تحریک می‌کند ... صدای شلیک هنوز در هزار توی ذهنم تکرار می‌شود.

دل به دریا می‌زنم و سر بر می‌گردانم. فرمانده لشکر عاشورا با فرقی شکافته به قتلگاه افتاده است. احساس می‌کنم آسمان بر سرم خراب شده و پاهایم قدرت حرکت ندارد ... تا به خود بیایم چند نفری اطراف آقا مهدی را می‌گیرند و بر روی دست، به سوی قایقی که در آن نزدیکی است می‌رسانند. قایق خود را به آب می‌سپارند. به لب‌هایش چشم می‌دوزم و به آخرین سرودش گوش می‌سپارم.

-الله والله ... الحمدلله، الله والله ... الحمدلله

ناگهان نگاهم روی سیل‌بند کنار گلوگاه ثابت می‌ماند. عراقی‌ها روی سیل‌بند آمده‌اند و به سوی تنها قایق روی آب شلیک می‌کنند. هنوز چشم از سیل‌بند برنداشته‌ام که آرپی جی زن‌ها دوباره شلیک می‌کنند و قایق را هاله‌ای از آتش به میان می‌گیرد، صدای آقا مهدی اوج گرفته و بلند می‌شود:

-الله والله ... الحمدلله

و قطره قطره‌های آب، تسبیح گویان، خویش را در زلال جاری "او" تطهیر کردند و و آنگاه رقص‌کنان و بی‌قرار به سوی دریاهای بی‌انتها شتافتند.

نتیجه گیری:

۱- سبک مدیریت، رهبری و فرماندهی در درجه اول محصول جهان‌بینی و انسان‌شناسی فرد است. تفکر مادی‌گرایی و نگاه ابزارگرایانه به انسان بر روی یک پیوستار، سبک‌های متعدد و به ظاهر متفاوتی را که در برخی موارد و در یک سوی پیوستار حتی انسان‌گرایی تلقی و نام‌گذاری می‌شود ارائه می‌کند، اما همه آنها بر اساس انسان تعریف شده در این پارادایم شکل گرفته است. حتی آنها که ویژگی‌های فردی و متغیرهای محیطی را در سبک رهبری مؤثر می‌دانند، میزان، مجرا و چگونگی این تأثیر را بر اساس نحوه حل معادلات در این دستگاه فکری تشریح می‌کنند.

بر همین مبنا نگاه ادیان و به بیان دقیق‌تر نگاه اسلام به هستی و انسان، اصول، ارزش‌ها و روش‌های خاص خود را دارد. علی‌رغم احتمال وجود شباهت‌های متعدد در راه‌بردها، تاکتیک‌ها و تکنیک‌های جنگ، و همه آن مواردی که دانش جنگ را تشکیل می‌دهد، تفاوتی جوهری میان جنگ و دفاع در اسلام با سایر مکاتب وجود دارد که شارع مقدس با استفاده از عبارت گویای "جهاد فی سبیل الله"، برجستگی و تمایز تمام آن را نشان داده است. هدف، ابزار، شیوه‌ها، الگوی فرماندهی و رزمنده طراز این مکتب، متأثر از این مبنا تعریف می‌شوند.

بررسی مختصری در مدارک و متون معتبر اسلامی نشان می‌دهد که بر اساس این دیدگاه، وجه ممیزه و نقطه اصلی اختلاف بین فرمانده سپاه اسلام و فرماندهان سایر ارتش‌ها را بایستی در مفاهیمی نظیر ایمان، خداخواهی، دین‌باوری، آخرت‌گرایی، تقوا و نظایر آن جست‌وجو کرد.

۲- شهید مهدی باکری فرزند امام، فرمانده لشکر اسلام و یکی از جلوه‌های بارز و الگویی برجسته از فتح‌الفتوح امام خمینی در تربیت انسان‌های طراز انقلاب، طراز اسلام و طراز امام است. (۶۸)

او همانند باقری، خرازی، همت، زین‌الدین، احمد کاظمی و ... یک نماد نمونه و نشانه‌ای از امکان‌پذیری رهبری و مدیریت اسلامی و علی‌وار است.

او همانند بسیاری از فرماندهان بزرگ در طول تاریخ دارای نبوغ و استعداد فوق‌العاده نظامی، بیان گیرا، قاطعیت، شجاعت، قدرت تسط بر میدان عمل، ابتکار، خلاقیت، آگاه به تاکتیک و تکنیک‌های صحنه جنگ و ... است.

۳- اما آنچه مهدی باکری را آموزگاری بزرگ در عرصه رهبری و فرماندهی می‌سازد را شاید بتوان در سه عنوان زیر خلاصه کرد:

۱- خدامحوری به معنای ایمان، خداخواهی، دین‌باوری، عشق به خدا، اتکا اعتماد و توکل به خدا، خلوص و داشتن حجت شرعی در تصمیم‌گیری

۲- عشق‌ورزی به مردم به معنای عام و به رزمندگان راه خدا به‌صورت خاص

۳- پیش‌قدمی و پیش‌گامی در عمل و دعوت به آمدن، به جای صدور فرمان رفتن.

منابع:

۱ - ص۲۲۷.

۲- استونر و فریمن، ص۹۹۰.

۳ - رهبری، مدیریت و فرماندهی نظامی، به کوشش حسن صبحی، معاونت تحقیق و پژوهش دافوس، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص۴۳.

۴ - استونر و فریمن، ص۹۹۱.

۵ - عمید زنجانی، عباس‌علی، فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ج۲، ص۲۶۳.

۶- ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

۷ نهج‌البلاغه، خ۳.

۸ - نهج‌البلاغه، خ۱۴۶.

۹ - بیانات در دیدار با فرماندهان عالی‌رتبه نیروهای نظامی و انتظامی و اعطای آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح به رئیس ستاد فرماندهی کل قوا ۱۳۶۹/۱۰/۲۲.

۱۰ - ص۲۲۶.

۱۱- دفت، ص۹۲۹.

۱۲ - رابینر، مدیریت رفتار، ... ۱۳۷۴، ص۵۹۴.

۱۳- استونر و فریمن، ۱۳۷۵، ج۳، ص۹۹۳.

۱۴- رضاییان، مبانی، ... ۱۳۸۰، ص۴۲۶.

۱۵ - استونر و فریمن، ج۳، ص۹۹۶.

۱۶- رضاییان، اصول مدیریت، ص۱۸۹.

۱۷- علاقه‌مند، ۱۳۶۵، ص۸۵.

۱۸- رضاییان، مبانی، ... ۱۳۸۰، ص۴۲۰.

۱۹- رابینر، مدیریت رفتار، ص۶۰۳.

۲۰- رابینر، مدیریت، ۱۳۷۴، ص۶۱۱.

۲۱- رابینر، مدیریت، ۱۳۷۴، ص۶۱۹.

۲۲- منوریان، ۱۳۷۹، ص۳۷.

۲۳- استونر و فریمن، ۱۳۷۵، ص۱۰۲۴.

۲۴- Blucher

۲۵- ریچارد سون، روحیه جنگی، ص۱۰۸.

۲۶ - کلیات و مبانی جنگ و استراتژی، ص۲۶۴.

۲۷- هنر جنگ، انتشارات دانشگاه امام حسین(ع).

۲۸ - کلیات و مبانی جنگ و استراتژی، ص۲۶۷.

۲۹- خاطرات جنگ دوم جهانی، صص۱۲۸ ۱۱۰.

۳۰ - المیزان.

۳۱- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۱، ص۱۵۱.

۳۲ - مأخذ۳۱، ص۱۵۱.

۳۳ - بیانات در دیدار جمع کثیری از فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدس به مناسبت سال‌روز آزادی خرمشهر، ۱۳۷۸/۳/۳.

۳۴ -

۳۵-

۳۶ - سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۳۷- ره‌یافتگان وصال، ص۹۵.

۳۸ - من یک بسیج‌ام، ص۱۰۰.

۳۹-

۴۰- من یک بسیجی‌ام، ص۹۹.

۴۱ - ۱۳۶۱/۱۰/۸.

۴۲-

۴۳- سوره طه، آیه ۹۰.

۴۴- محسن رضایی.

۴۵- ۱۳۵۹/۳/۶.

۴۶ - سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۴۷- نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۴۸- نهج‌البلاغه، نامه۲۷.

۴۹ - من یک بسیجی‌ام، ص۱۰.

۵۰- من یک بسیجی‌ام، ص۵۶.

۵۱- من یک بسیجی‌ام، ص۵۹.

۵۲ - من یک بسیجی‌ام، ص۶۹.

۵۳-

۵۴- اسماعیل جبارزاده

۵۵- طیب شاهینی

۵۶ - غفار رستمی

۵۷- به مجنون، ص۳۲.

۵۸- پاینده، ابوالقاسم، نهج‌الفصاحه، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶، تهران، ص۲۷۶.

۵۹ -من یک بسیجی‌ام، ص۸۸.

۶۰ - نهج‌البلاغه.

۶۱ - آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶، ص۳۸۲.

۶۲- نهج‌البلاغه، خ۱۷۴.

۶۳- ص۱۳۹.

۶۴ - بصیرت سرداران سپاه اسلام، ج۵، من یک بسیجی‌ام، به کوشش ابراهیم گودرزی، معاونت تبلیغات و انتشارات سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص۶۴.

۶۵ - من یک بسیجی‌ام، ص۵۹.

۶۶- طیب شاهینی.

۶۷- مصطفی مولوی.

۶۸ -